

تاریخ وصول: ۸۸/۴/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۸/۷/۲۶

## فلسفه اخلاق و اخلاق حاکمان از دیدگاه افلاطون

دکتر مهدی محقق\* / دکتر سید محمد میردامادی\*\* / حکیمه دسترنجی\*\*\*

آغاز کرد به مسائل و پدیده‌های جهان هستی با تأمل و تعمق نگرینست. او درصدد فهم پدیده‌های جهان هستی بود؛ بدین منظور که با فهم و درک بهتر آنها به شناختی عمیق‌تر از پدیده‌های پیرامون خود دست یابد و همین امر به آشتی و هماهنگی بیشتر میان او و جهان بینجامد. همین انسان، به عنوان موجود برتر جهان هستی یا اشرف مخلوقات، این توانایی را داشت که، علاوه بر عالم پیرامون، به درون خود نیز نظر کند. او تنها درصدد شناخت پدیده‌های فراتر از خود نبود بلکه با اندیشه عمیق‌تر دریافت که باید خود را نیز بهتر بشناسد. بر کسی پوشیده نیست که دنیای درونی انسان نه تنها دنیایی ساده‌تر از جهان هستی نیست که، گاه، پیچیده‌تر از آن نیز است؛ بنابراین، در طول تاریخ

چکیده: تاریخ فلسفه اخلاق قدمتی به دیرینگی اندیشه بشریت دارد و تأثیر اندیشه‌های فلاسفه بزرگی چون افلاطون بر اندیشه بشری مورد اتفاق و اذعان جمهور اهل فلسفه است.

افلاطون برای تحقق مدینه فاضله، بر ارتباط متقابل فرد و جامعه تأکید می‌کند و، با توجه به اینکه حکیم حاکم یا فلیسوفشاه را رکن اصلی مدینه می‌داند، به اخلاق حاکمان توجه ویژه‌ای دارد. بنابراین، در این مقاله به فلسفه اخلاق افلاطون و اخلاق حاکمان از دیدگاه او می‌پردازیم.

کلیدواژه: فلسفه اخلاق، افلاطون، مدینه فاضله، اخلاق حاکمان.

### مقدمه

پیشینه تاریخ فلسفه و فلسفه اخلاق به قدمت روزگاران دراز اندیشیدن انسان است. انسان، به عنوان موجود اندیشمند، از همان زمان که اندیشه‌ورزی را

\* استناد دانشگاه تهران، گروه زبان و ادب فارسی  
 \*\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، گروه علوم و قرآن و حدیث و نهج البلاغه  
 پست الکترونیک: sm.mirdamadi26@yahoo.com  
 \*\*\* پژوهشگر، مؤلف و ویراستار، کارشناس ارشد فلسفه اخلاق دانشگاه پیام‌نور  
 پست الکترونیک: vesal.vafa@yahoo.com

های معرفتی و انسان‌شناسی طرح اخلاقی نوینی را در تقابل با طرح رایج و جامعه‌پسند آن روز درافکند. افلاطون هدف فلسفه اخلاق خود را، به لحاظ فردی، بر فضیلت و رفتار فضیلت‌مندانه قرار داد و، از حیث اجتماعی، در پی تحقق زندگی سعادت‌مندانه اجتماعی انسان در مدینه فاضله بود. به عبارتی، افلاطون اجتماع آرمانی را پهنه بروز اهداف اخلاقی انسان می‌دانست؛ اما همین اجتماع آنگاه در مسیر درست رهنمون می‌گردد که بر درون انسان‌هایی اخلاقی و فضیلت‌مند متکی باشد و اخلاق و ملکات فضیلت‌مندانه وقتی در انسان تحقق می‌یابد که انواع رفتارها و ویژگی‌های اخلاقی، به درستی، تعریف شوند و در اثر تکرار و تمرین و ممارست در درون انسان‌ها ملکه شوند. بنابراین، شناخت ویژگی‌ها و خصایل اخلاقی افراد اجتماع اهمیت ویژه‌ای دارند. به این ترتیب، بررسی اخلاق طبقات مختلف اجتماعی، به ویژه حاکمان، ضرورت می‌یابد.

دروغ‌گویی را چون دارویی می‌داند که گاه تجویز آن از سوی پزشک برای سلامتی جامعه مفید است؛ بنابراین، جواز دروغ‌گویی را برای زمامدار صادر می‌کند.

«پس اگر دروغ گفتن برای کسی مجاز باشد فقط

برای زمامداران شهر است که هر وقت صلاح

شهر ایجاب کند، خواه دشمن، خواه اهل شهر را

فریب دهند.» (افلاطون، کتاب سوم، ۱۳۶۸: ۱۵۲)

او، همچنین، در کتاب پنجم، در بحث لزوم جلوگیری از تولید نسل بی‌رویه و اصلاح نژاد، جواز توسل به دروغ و نیرنگ را برای حاکم مطرح می‌کند.

(همو، کتاب پنجم: ۲۸۷)

عمق بحث ارتباط میان اخلاق و سیاست از دیدگاه افلاطون آنگاه مطرح می‌شود که با احتمال تحقق نیافتن مدینه فاضله روبه‌رو می‌شویم. بحث در این است که آیا فرد مهذب در سیاست شرکت خواهد کرد یا نه؟ افلاطون معتقد است که قطعاً شرکت خواهد کرد؛ اما

بشریت، بخشی از کوشش و همت انسان‌ها در تاریخ فرهنگ و تمدن و اندیشه صرف شناخت ابعاد وجودی انسان شده است. انسان محور و مدار جهان هستی است؛ بنابراین، شناخت وجوه گوناگون شخصیت و مسائل روحی و روانی او اهمیتی ویژه می‌یابد.

از میان جنبه‌های مختلف مسائل بشری، اخلاق و اخلاقیات، همواره، جایگاهی ویژه و درخور داشته‌اند تا جایی که شاید بتوان بزرگ‌ترین دغدغه انسان را، در طول تاریخ اندیشه بشری مسئله اخلاق دانست. از آن‌رو که نوع نگاه اخلاقی تکلیف انسان را با جهان هستی روشن می‌کند و نوع رفتار و سلوک انسان‌ها با جهان، خدا و خویشان، به عنوان مهم‌ترین ارکان زندگی بشریت، به موضع‌گیری‌های اخلاقی آنان وابسته است. جایگاه رفیع اخلاق در جهان اندیشه قرن‌هاست که همه فعالیت‌های فکری و فلسفی اندیشمندان را به خود اختصاص داده است. از روزگار فلاسفه یونان، همچون افلاطون و ارسطو، و حتی پیش از آنها، تا امروز که عصر مدرنیته و پسامدرنیته است، یافتن پاسخ برای پرسش‌های اخلاقی انسان و فهم و درک خوبی و بدی و مصادیق آنها که تبیین‌کننده رفتار شایسته مقام آدمی است، ذهن اندیشمندان را سرگرم خود کرده است. در طول قرن‌ها، مکاتب اخلاقی متعددی چون رفتارگرایی، عاطفه‌گرایی، عینی‌گرایی به وجود آمده که هر کدام نشانگر سیر اندیشه بشری برای تحلیل و فهم مسائل اخلاقی و یافتن پاسخ برای آنهاست.

### فلسفه اخلاق از نگاه افلاطون

از میان اندیشمندان و فلاسفه بزرگ، افلاطون، به پیروی از استاد بزرگش سقراط، از پیشگامان فلسفه اخلاق محسوب می‌شود. او در خلال آثار اخلاقی‌اش، به‌ویژه جمهور، در قالب محاوره، به تبیین آراء و اندیشه‌های اخلاقی خود پرداخت و با توجه به دیدگاه-

طور موردی و فردی، مثلاً در کتاب سوم، ویژگی‌های فردی را مطرح می‌کند و برخی صفات را به فرمانروا و به سربازان و گاهی هم به زمامدار و هم به اهل شهر نسبت می‌دهد. در جای دیگر، مثلاً در کتاب چهارم، آن صفت را مختص سربازان یا زمامداران می‌داند. و، علاوه بر این، در جایی می‌گوید که اکثریت اهل مدینه فاضله، بنا بر سرشتشان، به بدی تمایل دارند و هنگامی که اقلیت شریف بر آنها حکومت کنند شهر خویشان‌دار و دارای اعتدال می‌شود. این در حالی است که در جای‌جای کتاب سوم تربیت را برای شهریان لازم می‌داند و آنها را به اصول اخلاقی توصیه می‌کند. ظاهراً منظور افلاطون آن است که اکثریت عوام، بنا بر طبعشان، تمایل به تجاوز از اصول و تعدی به حقوق یکدیگر دارند و قانون برای کنترل آنها و جلوگیری از تجاوز و تعدی به حقوق یکدیگر لازم و ضروری است. همچنین، به رغم پردازش چندگونه افلاطون به ویژگی‌های اخلاقی و پراکنده بودن مباحث در جای‌جای کتاب جمهور، همه این مباحث به اهمیت تعلیم و تربیت شهروندان مدینه فاضله، به ویژه حاکم فیلسوف به عنوان تنها فرد شایسته زمامداری، منتهی می‌شود.

افلاطون در کتاب ششم پرداختن چندگونه و

مکرر به فضایل را اینگونه توجیه می‌کند:

«آیا این خلاف عقل نیست که انسان درباره چیزهای بی‌ارزش همه گونه دقت به کار برد و برای پی بردن به آنها تا حد امکان موشکافی و باریک‌بینی به خرج دهد اما در مورد عالی‌ترین مسائل آن اندازه تدقیق را روا ندارد؟ تا صورت تکمیل یافته آنها را ملاحظه ننماییم نباید راضی شویم.» (افلاطون، ۱۳۶۸، کتاب ششم: ۳۷۵)

به هر حال، ذکر این نکته، به عنوان مقدمه، ضروری است که افلاطون اولین فیلسوفی است که انسان‌ها را به دو دسته عوام و خواص تقسیم می‌کند و این امر از شناخت او در خصوص ذات انسان سرچشمه می‌گیرد.

در شهری که با اخلاق او متجانس باشد. اما حتی اگر چنین شهری، اساساً، تحقق پیدا نکند بر انسان مهذب واجب است که صورت شهر آرمانی را در عالم بالا مشاهده کند و آن را سرمشق رفتار خود قرار دهد.

«گمان نمی‌کنم چنین شهری در هیچ نقطه جهان وجود داشته باشد. شاید نمونه آن در آسمان موجود باشد تا هر کس بخواهد بتواند آن را مشاهده کند و در استقرار حکایت نفس خود از آن سرمشق گیرد.» (همو، کتاب نهم: ۵۴۸)

افلاطون در رساله جمهور پیش از آنکه خود را مصلح مدینه بخواند بر آن بوده است که، مانند سقراط، عالم اخلاق باشد و درباب عدالت - نه به عنوان مجدد سیاسی، بلکه با سمت معلم اخلاق - اظهارنظر کند. او، پیش از اثبات اینکه تنها فیلسوف می‌تواند قوانین صحیح را برقرار کند، نشان داده است که انسان برای اینکه نیک‌بخت شود باید دادگر باشد؛ یعنی به قوانین حرمت نهد. پس باید گفت که افلاطون پیش از آنکه اهل سیاست باشد از صاحب-نظران علم اخلاق به شمار می‌رفت. اخلاق افلاطونی دو جنبه دارد: دفاع از عدالت در مقابل تجاوزطلبی سیاسی؛ تزکیه نفس. (بریه، ۱۳۷۴: ۱۸۹)

درخور ذکر است که نوع پردازش و نگاه افلاطون در کتاب‌های مختلف جمهور نسبت به ویژگی اخلاقی حاکمان یک‌دست و ثابت نیست. او ابتدا هر یک از صفات را در سطحی وسیع‌تر از فرد مطرح می‌کند. یعنی نخست به ویژگی‌های کلی شهر می‌پردازد و آنان را به انسان به عنوان شخصیتی اجتماعی سرایت می‌دهد. در جای دیگر، به بررسی نفس انسانی می‌پردازد و با انطباق ویژگی‌های اخلاقی به سلسله مراتب نفس انسانی، خصایص اخلاقی را به عنوان صفاتی درونی مطرح می‌کند. در جایی خویشان‌داری را، هم‌سنگ حکمت و شجاعت می‌شمارد (کتاب چهارم) و در جای دیگر، خویشان‌داری را زیر مجموعه حکمت می‌داند. گاه به

افلاطون در کتاب پنجم نیز، به مناسبت بحث شایستگی فیلسوفان برای حکومت، ویژگی اصلی فیلسوف را حکمت می‌داند. او می‌گوید: «به نظر من مفاسد نوع بشر هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آنگاه که در شهرها فلاسفه پادشاه شوند.» (همو، کتاب پنجم: ۲۱۵-۲۱۶) اما این فیلسوف طالب و عاشق کل حکمت است نه بخشی از آن یا ظاهر آن. او به تفکر در باب حقیقت علاقه دارد و به درک زیبایی ظاهری بسنده نمی‌کند. وی درصدد پی بردن به مقام زیبایی فی‌حد ذاته است. او صرفاً درصدد درک مصادیق زیبایی یا سایه زیبایی مطلق نیست و صاحب قدرت تمیز میان گمان و علم است. آن کسی که وجود زیبایی مطلق را تصدیق کند و در عین حال هم این زیبایی و هم محسوساتی را که از آن بهره دارند درک کند و چیزهای زیبا را به جای زیبایی مجرد نگیرد زندگی او زندگی حقیقی است. حکیم اهل پندار نیست، او عاشق و طالب علم حقیقی است. (همان: ۳۲۲)

در کتاب ششم، به اقتضای جریان بحث و نیز به اقتضای ترفندهای سقراط، به عنوان یکی از حریفان مناظره، دوباره بحث حکمت مطرح می‌شود. وی همچنان درصدد اثبات این مسئله است که فقط حکیم حقیقی شایسته زمامداری است. آن کسی که به راستی عاشق علم باشد، طبعاً، برای رسیدگی به حقیقت وجود کوشش خواهد کرد و به مشاهده کثرات که وجود آنها فقط ظاهری است، اکتفا نمی‌کند و با استقامتی هر چه تمام‌تر تحقیق خود را پی می‌گیرد و از عشق خویش ذره‌ای نمی‌کاهد؛ تا آنگاه که آن جزء نفس که هم‌جنس جوهر حقیقی اشیاء و، از این‌رو، مستعد درک جوهر ذات است، به حقیقت هر چیزی پی برد و، عاقبت، به یاری همان جزء نفس به قرب و وصال وجود حقیقی نائل شده و خرد و راستی تولید کند و سپس از سرچشمه علم و زندگی حقیقی بهره‌مند شود. آنگاه سرانجام موقع آن فرا

چنانکه در صفحات قبل اشاره شد، از دیدگاه افلاطون هر انسانی ذاتی مخصوص به خود دارد و برای کار خاصی خلق شده است. بر این اساس، او سه گونه سرشت برای انسان‌ها قائل شده است: سرشت طلائی، که مخصوص حاکمان فیلسوف است؛ سرشت نقره‌ای، که مخصوص جنگجویان است و سرشت آهنی، که مختص عوام است. هر کدام از این سرشت‌ها و طبقات مربوط به آنها دارای صفاتی اخلاقی و اغلب متمایزند. بنابراین، به اقتضای موضوع، به ویژگی‌های اخلاقی حاکمان مدینه فاضله از منظر افلاطون می‌پردازیم.

### ویژگی‌های اخلاقی حاکمان از منظر افلاطون

#### ۱. حکمت

حکمت یکی از صفات لازم زمامدار و اولین صفتی است که افلاطون در کتاب چهارم به عنوان ویژگی جامعه یا انسان آرمانی مطرح می‌کند. او حکمت و حسن تدبیر را باهم به کار می‌برد و میان حکمت و مهارت فرق قائل است. یک نجار یا پیشه‌ور یا پزشک ماهر بر جزئیات علم مربوط بر فن مورد تخصص مسلط است اما حکیم نیست. وی زمامدار یا انسان کامل را کسی می‌داند که صاحب علم مملکت‌داری است و کسی که عالم به این عمل باشد واجد حسن تدبیر و حکمت حقیقی است و این صفت در حداقل زرین سرشت جامعه وجود دارد.

«جامعه حکمت خود را مدیون محدودترین

طبقه و کوچک‌ترین جزء خویش است که

به مناسبت علمی که دارد بر شهر ریاست و

حکومت می‌کند.» (همو، کتاب چهارم: ۲۲۷)

افلاطون طبع حکیمانه را به راستی موهبتی الهی می‌داند؛ حال آنکه هر چیز دیگر، اعم از طبایع و فنون، از متعلقات عالم بشری است. (همو، کتاب ششم:

۳۶۱)

افلاطون، علاوه بر ویژگی‌های اخلاقی فوق، برخی ویژگی‌های طبیعی همچون تیزفهمی و خوش حافظه بودن را نیز شرط حصول حکمت می‌داند؛ زیرا افراد کم حافظه و فراموشکار ظرفیت کسب علم را ندارند.

## ۲. شجاعت

افلاطون یکی از سجایای اخلاقی زرین‌طبعان را شجاعت و دلیری دانسته است. این شجاعت شامل شجاعت جسمانی و روحانی، هر دو، می‌شود. هر انسان طلایی‌ای باید جسم خود را با ورزش‌های رزمی و هنرهای زیبا تندرست و سالم نگه دارد تا در میدان رزم شجاع‌ترین افراد باشد و با در پیش گرفتن میانه‌روی و تسلط بر نفس به بالاترین مراحل شجاعت روحی دست یابد. او نه تنها لازم است بر همه انسان‌های مدینه، با تکیه بر شجاعت و دلیری درونی، برتری یابد بلکه باید آن قدر شجاع باشد که از مرگ نیز نهراسد. (همو، ۱۳۶۷: ۲۰۳۶؛ ۱۳۶۸، کتاب سوم: ۱۹۲)

## ۳. اعتدال

افلاطون نگاهش به رعایت اعتدال در میان فرمانروایان، نگاهی سخت‌گیرانه است. او در ضمن برشمردن ویژگی‌های داستان‌های مجاز و غیرمجاز در کتاب سوم جمهور به این مسئله می‌پردازد و در ضمن نقد داستان‌های هومر و دیگر اسلاف داستان‌پرداز خود بر خویش‌داری جوانانی که لیاقت فرمانروایی در مدینه را دارند تأکید می‌کند. جوان طلایی‌سرشت باید از زیاده‌روی در همه امور مادی اعم از ثروت و غذا و شهوت جنسی پرهیز کند. او باید در تحمل شداید قوی‌تر از همه باشد؛ از دلبستگی به مال دنیا پرهیزد، به کنترل عواطف خویش پردازد و از شعله‌ور شدن خشم خویش جلوگیری کند؛ شرارت نکند و از انجام دادن

خواهد رسید که از رنج و درد روحی برای همیشه رهایی یابد. بنابراین، پیرو یک چنین هماهنگی، حسن اخلاق است و عدالت و خویش‌داری. (همو، کتاب ششم: ۳۴۷)

«فلاسفه کسانی هستند که وجود ابدی و لایتغیر را

درک می‌نمایند و آنان که از این ادراک عاجز و در

وادی کثرت سرگردان‌اند، درخور این عنوان

نیستند.» (همان: ۳۳۵)

فیلسوف، به سبب استوار شدن حکمت در درون او، از ویژگی‌های اخلاقی دیگری نیز بهره‌مند می‌شود. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: حفظ قوانین و سنن، راستی، فراغت از آرزوهای جسمانی و عشق به لذت روحی، خویش‌داری، دوری از دنائت طبع، نترسیدن از مرگ، دوری از ظلم و تعدی نسبت به دیگران، اجتناب از کینه‌توزی و ستیزه‌جویی.

خلاصه آنکه، از دیدگاه افلاطون «ثروت حکیم حاکم طلا نیست بلکه حکمت و پرهیزگاری است که همانا ثروت واقعی مردمان سعادت‌مند است.» (همو، کتاب هفتم: ۴۰۷)

علاوه بر این، اهل حکمت آزاد و توانگر و فارغ از ترس‌اند. زیرا آزاد آن کسی است که بنده هوا و هوس نباشد و بتواند فرمان قوه عاقله نفس را به کار بندد و توانگر کسی است که محتاج آرزوهای نفسانی نیست. او رها و بدون ترس زندگی می‌کند؛ زیرا نه در بند لذایذ است و نه از آنها فراری است. او لذت‌ها را به خوبی می‌شناسد و حتی می‌توان گفت درک درست‌تری از لذایذ دارد. (همو، کتاب نهم: ۵۲۹) او لذایذ دیگر را در مقابل لذت وصول به حقیقت و ثبات قدم در این راه ناچیز می‌شمارد؛ بلکه اساساً آنها را قابل مقایسه با این لذت نمی‌داند. او نام «لذایذ اضطراری» را بر آنها می‌نهد؛ زیرا اگر اضطراری در کار نبود وی با این لذایذ سروکاری نمی‌داشت. (همان: ۵۲۸)

مصائب، بر دیگران پیشی گیرد و به پند و اندرز مردم پردازد (همان: ۱۷۱)؛ تحت تأثیر عوامل خارجی، مانند تفریحات، قرار نگیرد و حتی در برابر داستان‌های خنده‌آور یا تراژدی‌های گریه‌آور درونی انفعالی و اثرپذیر نداشته باشد.

همچنین نگاهبان شهر باید از هر چیز سکرآور دوری کند، حتی از شراب و مستی که در فرهنگ یونانیان امر ناپسندی به شمار نمی‌آمده است؛ زیرا اگر نگاهبان مست شود و در اثر بینخودی نداند که کجاست خود نیازمند نگاهبان دیگری است (همان: ۱۸۰) و این اصل تسلط او بر خویشتن و تسلط عقل بر او را نقض می‌کند.

علاوه بر این، افلاطون برای تقویت خویشتن‌داری فرمانروا را به کف‌نفس و نوعی ریاضت جسمانی که متضمن سادگی و پرهیز از چیزهای زائد است، دعوت می‌کند. وی سادگی در موسیقی را سبب سلامت روح و تنوع و افراط در غذا و خوردنی‌ها را موجب بیماری روح می‌داند. (همان: ۱۸۲) او افراط در این نوع لذایذ را نشان‌دهنده انحطاط فرهنگ عمومی جامعه و نقصان در تربیت می‌داند؛ حتی اگر موجب رونق یافتن علم پزشکی و علم حقوق و دعاوی شود. (همان: ۱۸۳)

البته افلاطون افراط در تیمارداری جسم را نیز انحراف از مسیر اعتدال می‌داند. او استدلال می‌کند که افراط در تیمارداری بدن حاکم را از امور خانه‌داری، لشکرکشی و مشاغل کشوری و، از آن مهم‌تر، از هرگونه مطالعه و اندیشه و تفکر بازمی‌دارد. (همان: ۱۸۷)

به هر حال، نتیجه رعایت اعتدال و خویشتن‌داری پرورش قوای روحی و علمی و معنوی و رسیدن به مدارج بالای کمال است. از دیدگاه افلاطون طی این طریق صعب و رسیدن به سرمنزل مقصود در هنگام

اعمال گستاخانه دوری کند. افلاطون در رعایت خویشتن‌داری برای جوانان سخت‌گیر است و می‌گوید که جوانان را باید از هر نوع نوشته یا داستانی که به نحوی ناخویشتن‌داری را ترویج کند دور کرد. او معتقد است که شنیدن این داستان‌ها جوانان را برای ارتکاب جرم مستعد می‌کند. او شاعران مدینه فاضله را وامی‌دارد که این داستان‌ها را تحریف کنند و اشعار و داستان‌هایی حاوی اندرز و موعظه و مروج خویشتن‌داری بسرایند. شاعر و داستان‌سرای مدینه فاضله باید به خدایان شرارت نسبت ندهد و به ترویج فساد و فحشا پردازد و، از همه مهم‌تر، هیچ‌گاه نباید این امر را ترویج کنند که پهلوانان را مزیتی بر مردم عادی نیست. (همو، کتاب سوم: ۱۵۶-۱۵۷؛ نیز نک: افلاطون، ۱۳۶۷: ۲۰۴۵)

برای فرمانروای مدینه فاضله رعایت اعتدال در بهره‌گیری از لذایذ جسمانی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ «زیرا افراط در لذایذ همان اثر سوء را که از درد و الم ناشی می‌شود در روح انسان ایجاد می‌کند» و تجانس آن با هرزگی و ناپرهیزی بیشتر است. (همو، ۱۳۶۷، کتاب سوم: ۱۷۸-۱۷۹) در این صورت، معنای عشق نیز در نزد فیلسوف فرمانروا غیر از معنای رایج از عشق است:

«عشق حقیقی عشقی است متین و حکیمانه که موضوع آن نظم و زیبایی است. پس نباید گذاشت جنون با هر نوع افراط در این عشق حقیقی راه یابد. پس نباید اجازه دهیم که شهوت در عشق حقیقی راه یابد و در روابط میان عاشق و معشوق که یکدیگر را با محبتی خالص دوست می‌دارند وارد شود.» (همان: ۱۷۹)

خویشتن‌داری و رعایت اعتدال سبب می‌شود که حکیم فرمانروا بر نفسش مسلط شود و، علاوه بر شهوت جنسی، از همه تعلقات مادی، مانند ثروت و رشوه‌خواری و دل بستن به مقامات، سپردن نفس به دست خشم و حرص و آز و غرور برهد و، در تحمل

بی‌تعلقی را مطرح می‌کند. آنگاه که می‌گوید نگاهبان حق داشتن هیچ مال شخصی را ندارد و در قبال خدمت به مردم، برای گذران زندگی، آن هم در حد ضروری، مزد دریافت می‌کند. (افلاطون، ۱۳۶۸، کتاب پنجم: ۲۹۶ و دیگر مواضع این کتاب) او از این قانون اجتماعی - اقتصادی نیز نتیجه اخلاقی می‌گیرد. همچنین، هدف او از طرح مسئله زندگی اشتراکی، عدم تعلق یافتن حاکم به امری از امور دنیوی و جسمانی است تا بتواند به معنی واقعی نگاهبان باشد.

#### ۴. عدالت

اما ویژگی اخلاقی برجسته برای فیلسوف حاکم - که نتیجه ملکه شدن صفت اعتدال در اوست - عدالت است. اعتقاد به اجرای عدالت در مورد خود و در همه امور دیگر. افلاطون عدالت را «بودن هر چیز در جای خود» یا پرداختن به کار خود و پرهیز از دخالت در کار دیگران معنا کرده است. افلاطون عدالت را برتر از سه صفت حکمت، شجاعت و خویشتن‌داری می‌داند؛ زیرا صفتی است که صفات دیگر را به وجود آورده و مادام که با آنها توأم باشد وسیله ابقا و محافظت آنهاست. پس قوه‌ای است که در پرتو آن هر کس در جامعه فقط به کار خود می‌پردازد، با سایر صفات یعنی حکمت و خویشتن‌داری و شجاعت رقابت می‌کند تا فضیلت شهر تأمین شود... بنابراین، دخالت افراد در وظایف یکدیگر و مخدوش کردن حریم دیگران و نظام طبقاتی مدینه عین ظلم است. (همو، کتاب چهارم: ۲۳۸-۲۳۹)

بنابر این تعریف، فرمانروا باید در جای خود باشد و به هیچ امر دیگری جز حفظ شهر نیندیشد و برای رسیدن به چنین صلاحیتی لازم است که اولاً جایگاه خود را بپذیرد؛ دوم اینکه، به کنه امور شناخت داشته باشد؛ سوم اینکه، به قوه تمییز دست یابد و چهارم اینکه، همه ریاضت‌ها و آزمایشات سخت را بپذیرد. از جمله

روزگار پیری رخ می‌نماید. حکیم حاکم علاوه بر تیزهوشی و فعال بودن قادر به اداره امور کشور است و این کار را از روی علاقه انجام می‌دهد و به چیزی جز منافع و مصلحت مدینه نمی‌اندیشد. او همواره مصلحت عام را بر مصالح خود ترجیح می‌دهد. (همان: ۱۹۷) افلاطون نتیجه اعتدال نفس را جلوگیری از فراموشی و خطا و لغزش، استقامت در مقابل عوامل فریبنده، دارا بودن روحی منظم و موزون می‌داند. (همان: ۲۰۰)

افلاطون اعتدال نگاهبان شهر را در سطح فردی محدود نمی‌کند بلکه معتقد است که او در امور اجتماعی نیز باید صاحب اعتدال و نگه‌دارنده حد وسط باشد؛ مثلاً در باب توسعه مدینه اظهار می‌دارد که ما باید مواظب باشیم که نگاهبانان شهر در توسعه، حد وسط و حدود عادلانه را رعایت کنند. (همان، کتاب چهارم: ۲۱۸)

افلاطون در کتاب چهارم باز هم به مسئله خویشتن‌داری می‌پردازد. او در تعریف خویشتن‌داری می‌گوید که «یک نوع نظم و تسلط بر لذات و شهوات است و از اینجاست که در اصطلاح می‌گویند فلانی مالک نفس خویش است». البته او در اینجا به تکمیل تعریف خود می‌پردازد و می‌گوید: مالک نفس خویش تعبیر نارسایی است زیرا مالک نفس در عین حال بنده نفس نیز هست؛ اما تعریف دقیق‌تر آن است که بگوییم جزء شریف نفس بر جزء بد آن تسلط یابد و در صورتی که عکس این حالت تحقق یابد فرد فاقد خویشتن‌داری و بنده نفس خویش است. رعایت خویشتن‌داری در مدینه نیز به معنای پذیرش حاکمیت اقلیت بر اکثریت است. او، در اینجا، به صراحت تصریح می‌کند که بر خلاف حکمت و شجاعت، که بر طبقه خاصی قابلیت اطلاق بیشتری داشتند، رعایت خویشتن‌داری شامل همه طبقات جامعه می‌شود. (همان: ۲۲۲-۲۲۳)

افلاطون در کتاب پنجم، به نوعی دیگر، یکی از جنبه‌های خویشتن‌داری یعنی دوری از حرص و آز و

خود- خواه به منظور کسب مال باشد، خواه برای پرورش بدن یا نیل به هدف‌های سیاسی یا انجام معاملات خصوصی - آن شیوه عمل را که حافظ و مؤید نظم باطنی نفس است رویه عادلانه و نیکو محسوب داشته و عملی را که مشوق این طرز عمل است حکمت می‌خواند و، برعکس، هر عملی را که منخل نظم روحی باشد مخالف عدل و عقیده‌ای را که سبب چنین عملی گردد جهل می‌خواند. (همان: ۲۵۶ - ۲۵۸) به تعبیر دیگر، کردار و گفتار فرد عادل باید چنان باشد که آن نیروی انسانی که در درون وی وجود دارد بتواند بر مجموع تسلط یابد و نیز بر اوست که هیولای چندسر را تحت مراقبت قرار دهد و رام کند؛ مانند باغبانی که گیاهان سالم را می‌رویاند و به گیاهان هرزه مجال رویدن نمی‌دهد. (همو، کتاب نهم: ۵۴۳)

اما افلاطون درصدد دست‌یافتن به الگویی کامل و مطلق برای انسان عادل نیست. فیلسوف حاکم باید تجسم عدل باشد؛ اما از آن‌رو که انسان است نمی‌توان با وجود این صفت در او غیرواقعیانه برخورد کرد. (همو، کتاب پنجم: ۳۱۳)

افلاطون در کتاب نهم و دهم به پادشاه‌های دنیوی و آن جهانی مرد عادل نیز می‌پردازد. حسن شهرت، نیک‌نامی، دوستی خدایان و بهره‌مندی درست از نعمات مهم‌ترین پادشاه‌های مرد عادل است. (همو، کتاب دهم: ۵۸۸-۵۹۰) بنابراین، «سعادت کامل نصیب بهترین و عادل‌ترین نفوس است یعنی کسانی که دارای اخلاق شاهانه و سلطان نفس خویش باشند.» (همو، کتاب نهم: ۵۲۵-۵۲۶)

#### ۵. عقل‌مداری و قوه تمییز

حاکم زرین‌سرشت، به زعم افلاطون، فقط تحت تربیت و شرایط خاص نیست که اعتلای اخلاقی را می‌پذیرد؛ بلکه او، با استیلائی عقل بر دیگر قوا، می‌کوشد تا از هر چیزی شناختی درست و واقعی به دست آورد و با به

آنکه از اداره شهر نیکبختی دنیوی نصیب او نمی‌گردد. او در این صورت می‌پذیرد که همه وظایف مخصوص به خود را به بهترین روش انجام دهد و در پرتو حکومت عاقله او طبقات مردم هر یک، به سهم طبیعی خود، از این سعادت همگانی برخوردار شوند. (همان: ۲۱۴)

افلاطون در کتاب چهارم، به طور اساسی، مسئله عدالت در رفتار اخلاقی انسان را بررسی می‌کند. او ابتدا به مشخص نمودن قوای تشکیل‌دهنده درون انسان یعنی عقل، شهوت و خشم می‌پردازد. هرگاه اجزاء نفس انسان در اثر آموزش و تربیت حقیقی به وظیفه خود عمل کنند و عقل راهبر و راهنمای دو قوه دیگر باشد، هماهنگی درونی در انسان به وجود می‌آید و عدالت در درون فرد تحقق می‌یابد. بنابراین، صفات انسانی نیز که مربوط به این قواست در درون فرد تجلی پیدا می‌کند.

انسان عادل ممکن نیست به مقدسات تجاوز کند و چه در زندگی خصوصی نسبت به دوست چه در زندگی عمومی نسبت به میهن مرتکب دزدی و خیانت شود. سوگند و عهد خود را هم نخواهد شکست. زنا و ترک پدر و مادر و خداناشناسی هم کار او نیست و اینها همه نتیجه آن است که هر یک از اجزاء نفس چنین کسی به وظیفه خود عمل می‌کند؛ یعنی جزء حاکم، حاکم است و جزء مطیع مطیع. و این صفت مربوط به اعمال ظاهری انسان نیست؛ بلکه مربوط به باطن یا ذات و صفات حقیقی اوست. شخص عادل اجازه نخواهد داد که اجزاء مختلف نفس وی در کار غیر مربوط به خود دخالت کنند و یا یکی از آنها نسبت به وظیفه دیگران تجاوز نماید؛ بلکه، بر عکس، در درون خود نظم واقعی برقرار می‌سازد. بر نفس خویش حکومت می‌کند. اعمال خود را تابع انضباط قرار می‌دهد. در باطن خود هماهنگی تولید می‌کند. بین همه این عناصر یگانگی ایجاد می‌کند و از قید کثرت رهایی یافته در باطن خود وحدت و اعتدال و اتفاق برقرار می‌نماید و، از آن پس، در همه کارهای



هدف اصلی افلاطون، یعنی حفظ سعادت مدینه می‌شود، نگاهبانان شهر باید با هشیاری بسیار نگذارند که فساد در امور تربیتی راه یابد؛ بلکه باید در همه احوال مراقبت کنند که در تعلیمات بدنی و روحی هیچ بدعتی مخالف با نظم موجود گذاشته نشود. (همان: ۲۲۰) او باید هشیار باشد که هیچ یک از سطوح، حتی لباس مردم، مروج فرهنگ غیرحکیمانه نباشد. آداب و رسوم و عادات بد رواج نیابد. مردم به پیمان‌هایشان وفادار بمانند و قوانین و اصول کشور نافذ حکمت نباشد. او باید نسبت به همه مراحل تربیت شهروندان هشیار باشد.

#### ۸. فداکاری

یکی از صفاتی که می‌توان آن را از صفات تابعه حاکم خویش‌دار به شمار آورد فداکاری است که به دلیل اهمیت و سرنوشت‌ساز بودن آن، به طور جداگانه نیز ذکر می‌شود. از میان حکیمان، آنان که به درک عالم معقولات و غیرمادی نائل شده‌اند، همه حاضر به بازگشت به عالم محسوس و چشم‌پوشی از لذات برتر نیستند زیرا این بازگشت هم آنان را از درک لذت‌خیر و زیبایی محض محروم می‌کند و هم مسئولیت‌های سخت و مرارت‌های بسیاری را بر آنان تحمیل می‌کند. اما در این میان آنها که حاضر به فداکاری می‌شوند، در حد اعلا‌ی ایثار قرار می‌گیرند و با فداکاری خود سرنوشت مدینه را رقم می‌زنند. حاکم مدینه فاضله انسانی به تمام معنا فداکار است که فقط بر حسب وظیفه، و نه به سبب قدرت‌طلبی، مسئولیت سنگین هدایت شهر و شهریان را برعهده می‌گیرد. او در پی سعادت دنیوی نیست؛ زیرا مزه سعادت واقعی را چشیده است. بنابراین، همه هم خود را مصروف سعادت شهریان می‌کند. (همو، کتاب هفتم: ۴۰۵-۴۰۷)

دست آوردن این شناخت و قوه تمییز عکس صفات پسندیده از اصل آنها به قدرتی دست می‌یابد که در صلح و جنگ مددکار اوست. اما تربیت شرط عقل‌مداری این انسان است تا مقدمات بلوغ قوه عقلی فراهم شود. (همو، کتاب چهارم: ۱۷۷-۱۷۸)

هدف اساسی افلاطون از تربیت اخلاقی بنیادین و ملکه ساختن صفات حاکم هدفی اجتماعی است. درخصوص برخورداری حاکم از قوه تمییز نیز افلاطون به تشخیص درست امور اجتماعی نظر دارد. مثلاً حاکم باید بتواند گوهر درون اطفال مدینه را تشخیص دهد؛ زیرا چه بسا کودک حاکم، سیمین سرشت و کودک یک پیشه‌ور زرین سرشت باشد. پس دوام حکومت بسته به کاربرد قوه تشخیص و تدقیق در شناخت سرمایه‌های انسانی است. (همان: ۲۱۸)

#### ۶. زیبایی‌دوستی و هماهنگی بیرونی و درونی

فرمانروای زرین سرشت در اثر تربیت صحیح و تسلط عقل و قوه تشخیص صاحب بصیرت می‌شود. برای صاحبان بصیرت زیباترین منظره مشاهده کسی است که دارای روحی زیبا باشد و در جسم وی نیز آثار زیبایی مشهود باشد؛ چرا که صفات درونی و بیرونی با یکدیگر تجانس دارند. صاحبان فرهنگ بر کسانی که دارای این زیبایی و تجانس باشند عاشق و از غیر آنان بیزار خواهند بود. اما پسند این زیبایی فرد را به ظاهر دوستی وانمی‌دارد. برای او روح زیبا اصالت دارد و حتی اگر صاحب روح زیبا جسمی معیوب داشته باشد، فرمانروای زرین سرشت عاشق اوست.

#### ۷. هشیاری

دیگر ویژگی حاکم مدینه فاضله هشیاری همیشگی است. این ویژگی، درواقع، دیگر پیامد اجتماعی اعتدال درونی و عقل‌مداری است که موجب تحقق

## ۹. عفت

«پاکدامنی» می‌داند. (افلاطون، کتاب سوم: ۱۶۴)

### ۱۰. دوری از تقلید

افلاطون نظر خود را در باب «تقلید» در میان حاکمان در ضمن بررسی سبک و مضمون انواع داستان و ارائه نوع مجاز آن در مدینه فاضله بیان می‌کند. او، این نظر خود را نیز بر شالوده سرشت و طبایع ثابت انواع طبقات انسان‌ها در مدینه بنا می‌کند؛ به طوری که شخص واحد نمی‌تواند کارهای گوناگونی را به عهده گیرد. از دیدگاه او، فرمانروایان یا نگاهبانان باید «از همه کار فارغ باشند تا بتوانند با متتهای جد و جهد به کار حفظ آزادی شهر بپردازند و جز این منظور اندیشه‌ای نداشته باشند». (همان: ۱۶۴) آنها باید، اصالتاً، از تقلید گریزان باشند و اگر هم می‌خواهند چیزی را تقلید کنند شامل صفاتی می‌شود که اکتساب آن از طفولیت برای آنان لازم است؛ یعنی شجاعت، اعتدال، دینداری، جوانمردی و مانند آن. اما باید از تقلید زشت کاری بپرهیزند تا مبدا در نتیجه تقلید حتی تا اندازه‌ای به آن اعمال خو گیرند. نگرانی افلاطون در این خصوص آن است که اگر مردان برتر از جوانی تقلید خوبی زشت را آغاز کنند آن خوی و سرشت جزء طبیعت ثانویه آنان گردد. همچنین، آنان باید مردانه زندگی کنند و هیچ گاه خود را به زنان و پیران و صفات ذمیمه آنان متشبه سازند. همچنین آنها مجاز نیستند کارهای غلامان و کنیزان و، به طور کلی، مادون خود را تقلید کنند. علاوه بر این، باید از تقلید موارد زیر نیز پرهیز کنند:

- پرهیز از تقلید رفتار مردان فرومایه که با یکدیگر نزاع می‌کنند و به هم توهین روا می‌دارند و در حال مستی یا هشیاری کلمات شرم‌آور بر زبان می‌رانند.
- پرهیز از تقلید از حرکات مردمانی که اعمال آنها باعث تحقیر خودشان می‌شود.

افلاطون در کتاب پنجم، پس از اصرار حریفان، به تفصیل، به بحث عدم مالکیت نگاهبان شهر و زندگی اشتراکی آنان، حتی در اختیار کردن زن و داشتن فرزند می‌پردازد. در نگاهی سطحی اینگونه به نظر می‌رسد که در مدینه فاضله افلاطون عفت و تعهد به خانواده مورد توجه کافی قرار نگرفته است؛ اما پس از غور در بحث این ابهام برطرف می‌شود. منظور افلاطون از زندگی اشتراکی، اولاً، مجاز کردن روابط جنسی آزاد و بی‌بندوبار نیست؛ بلکه مردان و زنان زرین‌سرشت برای ازدواج با یکدیگر انتخاب می‌شوند و هریک از اینان با یکی دیگر ازدواج خواهد کرد و شکل زندگی این عده اشتراکی خواهد بود. «اینها با یکدیگر زندگی خواهند کرد، خانه و خوراکشان یکی خواهد بود». (همو، کتاب پنجم: ۲۸۵) اما ازدواج در مراسمی رسمی انجام خواهد گرفت و زناشویی آنان با رعایت عفت و متکی بر عشق خواهد بود.

«حتی‌المقدور زناشویی‌های مقدس را ترویج

کنیم و بایستی ازدواج‌هایی را که کاملاً سودمند

باشد ازدواج مقدس تلقی کنیم». (همان: ۲۸۶)

او، همچنین، بر لزوم رعایت اعتدال در مناسبات جنسی و رعایت مقررات در تعدیل آن تأکید می‌کند و رفتار خلاف تعدیل و مقررات را خلاف دین و عدل می‌داند.

وی آن‌قدر بر پیروی از عفت تأکید دارد که

حتی تصریح می‌کند که انعقاد نطفه نه به‌طور مخفیانه بلکه باید به همراه آیین قربانی و دعا که بایستی در مورد هر ازدواج از سوی کاهن و کاهنه و همه شهر اجرا شود تا از افراد ممتاز اطفالی ممتازتر و مفیدتر از خود به وجود آید. طفلی که بدون انجام مراسم نامزدی و آیین دینی در شهرها به وجود آید در نظر ما حرامزاده است. (همان: ۲۹۰). او، صراحتاً، ویژگی اصلی زنان زرین‌سرشت را

درون انسان، حتی واقعیت شخصیت حکیم طلایی طبع غافل نیست. او انسان‌های مستعد حکمت را موجوداتی کلیشه‌ای و بدون افت و خیز درونی نمی‌داند. حتی معتقد است که آنان به دلیل استعداد وافرشان به گونه‌ای هستند که نمی‌توانند زندگی‌ای هموار و بی‌افت و خیز داشته باشند. آنان، همواره، در معرض کشمکش‌های روحی خود در گرایش به خوب و بد هستند. بنابراین، انسان‌های مدینه فاضله افلاطون انسان‌هایی خیالی یا ذهنی نیستند؛ انسان‌هایی واقعی و پیچیده‌اند که او به پیچیدگی‌های درون آنان واقف است و هر یک از آنان را مجموعه‌ای پر رمز و راز می‌داند.

در آغاز تحقیق و با مطالعه آثاری که در باب فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست افلاطون نگاشته شده این گونه به نظر می‌رسد که افلاطون در یکی از کتاب‌های دهگانه جمهور به بحث اخلاقیات طبقات مختلف در مدینه فاضله پرداخته است. اکثر این منابع بدین نکته اشاره کرده بودند که افلاطون انسان‌ها را به سه دسته زرین طبع و سیمین طبع و آهنین طبع تقسیم کرده و چهار ویژگی اخلاقی حکمت، شجاعت، خویشتن‌داری و عدالت را هم برای حاکم ذکر کرده است.

البته همین منابع بدین امر نیز اذعان داشتند که شجاعت و ویژگی اصلی جنگجویان یا سیمین طبعان مدینه فاضله است. اما مراجعه به آثار افلاطون، به ویژه جمهور، و مطالعه و تدقیق در آن، علاوه بر تأیید گزارش پژوهشگران فلسفه اخلاق و سیاست، نکات دیگری را نیز روشن ساخت:

۱. نوع پردازش افلاطون نسبت به ویژگی اخلاقی حاکمان و شهریان در کتاب‌های مختلف جمهور یک-دست و ثابت نیست. او گاهی هر یک از صفات موردنظرش را در سطحی وسیع‌تر از فرد، یعنی جامعه، مطرح می‌کند و این صفات را به انسان، به عنوان شخصیتی اجتماعی، سرایت می‌دهد. گاهی نیز به بررسی

- پرهیز از تقلید گفتار یا کردار دیوانگان.  
- پرهیز از تقلید در سبک و مضمون گفتار و استفاده بیشتر از سبک ساده روایت و بهره‌گیری از هنرهای تقویت‌کننده اخلاق پسندیده.

از آنجا که فرمانروای مدینه فاضله، جامع صفات اخلاقی و آئینه تمام‌نمای کردار نیک است، همه ابزارهایی که برمی‌گزیند باید در خدمت پرورش ویژگی‌های اخلاقی او مانند اعتدال، شهامت، جوانمردی و علوهمت باشد. بنابراین، همه هنرها از جمله موسیقی را باید طوری انتخاب کند که او را به رخوت و سستی و شهوت و فساد نکشاند. جوانان لایق فرمان‌روایی باید از طفولیت در فضایی سرشار از زیبایی و لطافت بازآیند تا درک آنها سبب تقویت حس زیبایی‌شناسی و زیبایی‌دوستی آنان شود.

«از هر سو که لطافت آثار هنرهای زیبا به چشم و گوش آنان فرا رسد مانند نسیم روح‌بخشی که از سرزمین سلامت وزیدن گرفته استقبال خواهند کرد و این نسیم از اوان طفولیت به طرز نامحسوس مستعد درک زیبایی و خردمندی ساخته روح ایشان را با این اصول مأنوس و دمساز خواهد نمود». (همان: ۱۷۶)

علاوه بر این، مأنوس بودن با هنرهای زیبا سبب می‌شود که انسان‌های زرین‌سرشت با طبع لطیف خود «هر نقص یا کراهتی را که در آثار صنعت یا طبیعت وجود داشته باشد به خوبی دریابند و از مشاهده آن حقا بیزار شوند؛ در حالی که آثار زیبا را تجلیل نموده در درون روح خویش جای می‌دهند تا آنان را غذای معنوی و سرمایه شرافت و نیکوکاری سازند.» (همان: ۱۷۷)

### نتیجه‌گیری

واقع آن است که مباحث اخلاقی افلاطون در مدینه مبتنی بر روان‌شناسی موشکافانه‌ای است. وی به عنوان اندیشمندی صاحب‌نظر، از جنبه‌های مختلف واقعیت

پرورش یافته عجین است. نوع خاص تربیت افلاطون، علمی که دانستن آنها را در طی طریق بر حکیم فرض می‌داند، نوع داستانی که حکیم یونانی ما رواج می‌دهد، نوع موسیقی‌ای که افلاطون از آن سخن می‌گوید و حتی دینی که التزام به آن را توصیه می‌کند و، در نهایت، نظام سیاسی مدینه‌ای که طرح آن را درمی‌اندازد، منطبق با ویژگی‌های خاص فرهنگ یونان است.

#### منابع

- افلاطون (۱۳۶۷). *توانین*، ترجمه محمدحسن لطفی در مجموعه رسائل *افلاطون*، انتشارات خوارزمی، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸)، *جمهور*، ترجمه فؤاد روحانی، شرکت سهامی انتشارات علمی - فرهنگی، تهران؛
- بدوی، عبدالرحمن (۱۳۵۲/۱۹۷۴)، *افلاطون فی الاسلام*، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا با همکاری دانشگاه تهران، تهران؛
- برایان، مگی (۱۳۷۷)، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران؛
- بریه، امیل (۱۳۷۴)، *تاریخ فلسفه (دوره یونانی)*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- بورمان، کارل (۱۳۸۷)، *افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات طرح نو، تهران؛
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۶۴)، *درآمدی بر فلسفه افلاطون*، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛
- تئون، یان ریچارد (۱۳۸۱)، *فارابی و مکتبش*، ترجمه گل باباسعیدی، نشر نقطه، تهران؛
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۵۵)، *از سقراط تا ارسطو*، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران؛
- دانشنامه ملخص فلسفه و فیلسوفان غرب، فیلسوفان یونان و روم* (۱۳۸۷)، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات بوستان وحید، تهران؛
- دکرتنزو، لوچانو (۱۳۷۷)، *فیلسوفان بزرگ یونان باستان*، ترجمه عباس باقری، نشرنی، تهران؛
- راسل، برتراند (۱۳۶۵)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، نشر پرواز، تهران؛
- رهد، برایان (۱۳۷۳)، *اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو*، ترجمه مرتضی کافی و اکبر افسری، نشر آگه، تهران؛

نفس انسانی می‌پردازد و با انطباق ویژگی‌های اخلاقی به سلسله مراتب نفس انسان، خصایص اخلاقی را به عنوان صفاتی درونی مطرح می‌کند.

۲. نوع نگاه افلاطون به هر یک از صفات نیز یک-دست نیست؛ مثلاً در کتاب چهارم خویشنداری را هم-سنگ حکمت و شجاعت می‌داند و، در جای دیگر، خویشنداری را از صفات تابع حکمت می‌داند. گاهی، مثلاً در کتاب سوم، در هنگام طرح صفات چهارگانه اصلی برخی صفات را مختص فرمانروا، برخی را مختص سربازان می‌داند؛ اما در جای دیگر، همان صفت را میان زمامدار و جنگجویان مشترک می‌داند. صفت شجاعت از زمره مصادیق این امر است. همچنین گاهی تصریح می‌کند که اکثریت مدینه، بنا بر سرشتشان، به بدی تمایل دارند و فقط هنگامی شهر صاحب اعتدال و خویشنداری می‌شود که اقلیت شریف بر آن حکومت کند. این در حالی است که در جای جای کتاب سوم تربیت را برای همه شهریان لازم می‌داند و آنان را به رعایت اخلاق توصیه می‌کند. اما، به رغم نایکدستی و گاه پردازش چندگونه به مباحث اخلاقی، آنچه برای افلاطون در بالاترین مرتبه اهمیت قرار دارد مسئله تربیت و، به تبع آن، اخلاق است. اخلاق و اصول اخلاقی سرمنزل تربیت انسان فیلسوف است و حتی می‌توان گفت که هدف افلاطون از سیاست، که بسیاری از اندیشمندان آن را غایت فلسفه او دانسته‌اند، اخلاق است. در فلسفه افلاطون حکمت و سیاست بدون اخلاق بی-معناست. سرانجام آنکه، افلاطون معلم اخلاق است و اهمیتی که به اخلاق حاکمان می‌دهد به همین دلیل است. حاکمان فضیلت‌مند فرهیخته رکن اصلی مدینه‌اند و کشورداری و تدبیر آنان در گرو اخلاقی بودن و تعلیم اخلاق است.

۳. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که دیدگاه‌های هر فیلسوفی با فرهنگ جامعه‌ای که در آن

کابه اتین (۱۳۷۲)، سفر به آرمانشهر، ترجمه محمد قاضی، انتشارات تهران، تهران؛

محقق، مهدی (۱۳۸۲)، «تلخیص نوامیس افلاطون از فارابی»، نخستین بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی، مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل، دانشگاه تهران، تهران؛

Stanford *Encyclopedia of Philosophy*, Plato on utopia;  
The Republic of Plato (1937), tr and intro. By B.  
Jowett, Random House, New York. ■

زمانی روشانی، غلامرضا (۱۳۸۲)، بررسی روش‌های شناخت در فلسفه افلاطون، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی؛

زیبا کلام، فاطمه (۱۳۷۸)، سیر اندیشه فلسفی در غرب، انتشارات دانشگاه تهران، تهران؛

فاستر، مایکل (۱۳۷۳)، خداوندان اندیشه سیاسی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛

«فضایل و رذائل انسانی از دیدگاه فیلسوفان یونانی و بزرگان اسلامی» (۱۳۷۳)، مجموعه مقالات اولین سمپوزیوم بین‌المللی اسلام و مسیحیت ارتدکس، تهران؛

Archive of SID